

اهل بیت و اسباب نزول

حسن حکیم باشی - سیدعلی موسوی

بخش اول

مقدمه

اهل بیت علیهم السلام از جمله محورهای عمده و نظرگاه‌های بارزند در احادیث اسباب نزول و جایگاه ایشان به عنوان مهمترین محورهای مطرح در اسباب نزول، شایان نگاه و تأمل و تعمقی ویژه است.

گذشته از این که اهل بیت علیهم السلام در متن آیات قرآن، بصراحت، مخاطب خداوند قرار گرفته‌اند و به نصّ آیات تطهیر به افتخار طهارت و پاکیزگی نایل آمده‌اند و نیز در احادیث نبوی بارها مورد تکریم و تجلیل بوده و ائمت به رعایت حقوق ایشان توصیه و تشویق شده‌اند. چنانکه در قرآن کریم، مودت و دوستی ایشان پاداش زحماتی که پیامبر در ایفای رسالت خود متحمل شده، قرار گرفته است.^۱

سخن در جایگاه و منزلت اهل بیت علیهم السلام و رابطه و نسبت آنان با قرآن و نقش ایشان در تفسیر و تبیین معارف وحی و موضوعاتی از این دست، سخنی دیرپا و گسترده و دراز دامن است و ما در این نگرش کوتاه و تلاش عاجزانه، هرگز نمی‌توانیم مدعی نمایانند آن همه جلالت و فضیلت و منزلت باشیم. بلی می‌توانیم تنها به زاویه‌ای از این افق دو دست و برکه‌ای از این دریای کران ناپیدا، نگاهی در حدّ وسع خویش داشته باشیم.

هدف ما، در این تحقیق تنها پرداختن به بخشی از اسباب نزول است که در شأن اهل بیت علیهم السلام عموماً، یا علی علیه السلام خصوصاً نقل شده است و حتی در این زمینه نمی‌توانیم مدعی استقصا یا تحقیقی همه جانبه باشیم. مجال محدود این صفحات، تنها امکان ارائه نمونه‌هایی از اسباب نزول خواهد داشت و سعی ما بر این است که در نمودن این نمونه‌ها بهترین‌ها و لازمترین‌ها را مطرح کنیم.

پیوند قرآن و اهل بیت علیهم السلام

قبل از پرداختن به موضوع اسباب نزول وارده درباره اهل بیت علیهم السلام شایسته است که از دیدگاهی عام، نگاهی به رابطه قرآن و اهل بیت داشته باشیم؛ چه این که چنین نگاهی می‌تواند در شناخت صحیح و سقیم روایات اسباب نزول، ملاکی در اختیار گذارد. یعنی اگر رابطه نزدیک و جدایی ناپذیر قرآن و اهل بیت علیهم السلام

به صورت اصلی مسلم نزد عالمان شیعه و اهل سنت شناخته شود، زمینه برای پذیرش آن دسته از نقلها که ارزشی ویژه برای اهل بیت علیهم السلام بیان می‌کند، هموارتر خواهد بود.

باید دانست رابطه اهل بیت علیهم السلام با قرآن، رابطه‌ای بسیار نزدیک و تنگاتنگ و ناگسستنی است که حقیقت آن در فهم نیاید و در وصف نگنجد و دستیابی بر آن از توان ما بیرون و از حوزه علم و ادراک ما به دور است؛ چه این که رسیدن به این فهم، موقوف بر آگاهی و معرفت به مقام و مرتبت و منزلت قرآن از سویی و احاطه بر عظمت و شخصیت اهل بیت علیهم السلام از سوی دیگر است که این از دسترس هر کسی جز معصوم، خارج است.

به هر حال، پرداختن به این موضوع، در حدّ مقدور نیز نیازمند رساله‌ای مجزاً بلکه کتابی مستقل است و طرح آن در این نوشتار، صرفاً به منظور یادآوری اصالت این پیوند و اهمیت آن در بررسی اسباب نزول وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام است.

شایان توجه است که منابع ما در این تحقیق صرفاً منابع شیعی نیست، بلکه بسیاری از آنها برگرفته از کتابها و مجموعه‌های معتبر حدیثی عالمان عامّه و مورد پذیرش آنان است.

پیش از آغاز سخن، یاد آور می‌شویم که از دیدگاه ما، امام علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم نور واحدند و آنچه بر اوّل آنان رواست بر آخر آنان نیز چنین است.

امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود:

«ان الله علّم نبیّه التنزیل و التأویل فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً و علّمنا.»^۲

بدرستی که خداوند علم تنزیل و تأویل را به پیامبر آموخت، پس از رسول خدا آن را به علی علیه السلام آموخت و علی نیز به ما آموخت.

علامه طباطبایی می‌نویسد:

«نسبت دادن آنچه درباره علی علیه السلام نازل شده است به دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام، بدان جهت است که همه آنان

یکی بوده و امر آنان یکی است.»^۳

بنابر این، آنچه از این پس درباره آن امام همام گفته می‌شود بر امامان دیگر نیز صادق است.

سخن در رابطه قرآن و عترت است که از سویی در کنار یکدیگر به گونه‌ای غیر قابل افتراق و انفکاک‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مشهور ثقلین می‌فرماید:

«أنتی تارک فیکم خلیفتین [الثقلین] کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما

لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.»^۴

من دو جانشین و دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار خواهم گذارد: کتاب خدا (قرآن) که ریسمانی است

که از آسمان تا زمین کشیده شده است و خاندانم (اهل بیت) و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا

آن که کنار حوض کوثر بر من درآیند.

و جای دیگر می‌فرماید:

«علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لن یفترقا حتّٰی یراد علیّ الحوض.»^۵

علی با قرآن و قرآن با علی است، هرگز جدا نخواهد شد تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

و نیز خطاب به علی علیه السلام می فرماید:

«سر فی حفظ الله و فی کفنه والله انک مع الحق و الحق معک.»^۶

برو، در حفظ و حمایت خدا که به خدا سوگند همانا تو با حق هستی و حق با تو همراه است.

این همراهی و عدم افتراق، بدان معناست که هدایت جستن از یکی بدون دیگری ناممکن بوده و جایگاه این دو (قرآن و اهل بیت) در ایفای نقش هدایت یکی است و اهل بیت همواره چونان پیامبر به بیان و تفصیل اصول تشریح شده از سوی قرآن می پردازند.

از سوی دیگر، رابطه امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله قابل نگرش است. پیامبر صلی الله علیه و آله که قرآن بر قلب مبارک او نازل شد^۷ و کتاب از سوی حق تعالی به او تعلیم گردید^۸ و تنها عارف به قرآن بود، زیرا مخاطب آن بود^۹، علی علیه السلام را برادر و وصی و خلیفه و وارث و شاهد و وزیر و ولی پس از خویش خواند و نفس خویشش شمرد و او را هم گوشت و هم خون و هم ریشه خود دانست و در شهر علم و خانه حکمتش خواند^{۱۰} و منزلت او را نسبت به خود همانند منزلت هارون نسبت به موسی اعلام فرمود^{۱۱}.

از اوان ولایت، در آغوش خویشش پرورید و همیشه و در همه حال و همه جا همراه خویشش گردانید و در خانه و مسجد و منزلگاه وحی با او بود. هم در این زمینه، علی علیه السلام در خطبه قاصعه نهج البلاغه می فرماید:

«و قد علمتم موضعی من رسول الله - صلی الله علیه و آله - بالقرابة القریبة و المنزلة الخیصّة، وضعنی فی حجره و أنا ولد یضمّنی إلی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسّنی جسده و یشمّنی عرفه... و لقد کنت أتبعه اتباع الفصیل أثر أمّه یرفع لی فی کل یوم من أخلاقه علما و یأمرنی بالافتداء به و لقد کان یجاور رسول الله صلی الله علیه و آله فی کل سنة بحراء فأراه و لایراه غیری... أری نور الوحی و الرسالة و أشمّ ریح النبوة. و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه - صلی الله علیه و آله - فقلت: یا رسول الله! ما هذه الرنة؟ فقال: هذا الشیطان أیس من عبادته. أنک تسمع أسمع و تری ما أری إلا انک لست بنبی و لکنک وزیر و إنک لعلی خیر...»^{۱۲}

شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است و خویشاوندیم با او در چه نسبت است.

آن گاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویش جا داد و مرا در بستر خود می خوابانید، چنانکه تنم را به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید. و من در پی او بودم در - سفر و حضر - چنانکه شتربچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای بر پا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت. هر سال در حراء خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید... آن هنگام روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنیدم. من هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه و آله فرود آمد آوای شیطان را شنیدم.

گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ گفت:

«این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه را من می‌بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می‌روی - و مؤمنان را امیری -»

گاه پیامبر سر بر دامن علی علیه السلام نهاده، آیات وحی را فرا می‌گرفت^{۱۳}. و هر آنچه خدایش تعلیم فرموده بود به او نیز می‌آموخت و هزار باب در هزار باب از علم و دانش بر او گشود^{۱۴}. آیه‌ای از قرآن بر او فرود نیامد، جز آنکه بر علی علیه السلام خواند و املا کرد و تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابهاش را به او تعلیم داد^{۱۵}. و چنین بود که امام علیه السلام بر فراز منبر خطابه می‌فرمود:

«سلونی فوالله لاتسألونی عن شیء الا اخیرتکم، سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و انا أعلم بلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل.»^{۱۶}

بپرسید مرا پس سوگند به خدا نمی‌پرسید از چیزی جز آن که شما را خبر دهم. بپرسید از کتاب خدا، پس به خدا قسم آیه‌ای نیست جز آن که می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز، در دشت فرود آمده است یا در کوه.

یا در جای دیگر، قسم یاد می‌کرد:

«والله ما نزلت آیه الا و قد علمت فیم أنزلت و این أنزلت إن ربی وهب لی قلباً عقولاً و لساناً سؤلاً.»^{۱۷}
سوگند به خدا که آیه‌ای فرود نیامد جز این که دانستم درباره چه و کجا نازل شده است. همانا خدای من دلی اندیشور و زبانی پرسش‌گر به من بخشیده است.

روزی در مسجد کوفه خطاب به مردم فرمود:

«بپرسید از من، پیش از آن که مرا از دست دهید. بپرسید درباره کتاب خدا که سوگند به خدا آیه‌ای از قرآن نازل نشده جز آن که پیامبر صلی الله علیه و آله بر من خواند و تاویلش را به من آموخت.»
این کو^{۱۸} از آن میان پرسید: آیاتی را که در نبود شما نازل می‌شد چگونه؟ فرمود:
«بلی، آنچه را که در غیاب من نازل می‌شد نگاه می‌داشت، پس چون بر او وارد می‌شدم می‌فرمود: ای علی، خدا این چنین و این چنین نازل فرمود. پس بر من می‌خواند و تاویل آن چنین و چنان است. پس آن را به من می‌آموخت.»^{۱۸}

از عایشه نیز روایت شده است که گفت: علی داناترین اصحاب پیامبر است نسبت به آنچه بر پیامبر نازل شده است.^{۱۹}

آری علی علیه السلام با پیامبر بود و صحابت و قرابت با حضرتش را به نهایت حد کمال رسانید و با قرآن بود، زیرا حامل و حافظ قرآن و عالم و عارف به قرآن بود.

«همانا قرآن بر هفت وجه (حرف) نازل شده است و هر حرفی پشت و رویی دارد (ظهور و بطن) و علی بن ابی طالب، علم ظاهر و باطن نزد اوست.»^{۲۰}

ابن عباس، این دانشمند امت و مفسر قرآن و داناترین مردم به کتاب خدا (به تعبیر قوم) علم خود و صحابه را در برابر علم علی علیه السلام چونان قطره‌ای از هفت دریا می‌داند.^{۲۱}

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید:

«هیچ کس جز علی بن ابی طالب و امامان پس از او قرآن را آن گونه که خداوند نازل فرموده، جمع نکرده و حفظ ننموده است.»^{۲۲}

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، مؤلف الملل و النحل می‌نویسد:

«صحابه پیامبر اتفاق نظر داشتند بر آن که علم قرآن مختص اهل بیت است. از علی علیه السلام می‌پرسیدند: آیا شما اهل بیت پیامبر به چیزی اختصاص داده شده‌اید که برای ما نباشد بجز قرآن؟ پس امام فرمود: «نه، سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، جز به آنچه در پوشش شمشیر من است.» [اشاره به کتابی است که در آن جای داده بود.]»
آن گاه شهرستانی می‌افزاید:

«این که صحابه، قرآن را بخصوص استثنا می‌کردند و نا آگاهی خود را از آن اقرار داشتند، دلیل بر این است که بر این اجماع و اتفاق داشته‌اند که قرآن و علم آن و تنزیل و تأویل آن، ویژه اهل بیت علیهم السلام است.»^{۲۳}

آری، براستی ایشان وارثان پیامبراند و قرآن، میراث پیامبر است. و هم ایشان اهل ذکر و اهل قرآن‌اند که دیگران را خدای تعالی به سؤال از ایشان مأمور کرده است و به اقتدار و تمسک به آنان دستور داده است.^{۲۴}

علی علیه السلام با قرآن بود و همان گونه که پیامبر فرموده بود هرگز از قرآن جدا نشد. جلوه این معیت و جدایی ناپذیری، آن گاه نمودار شد که پس از فرمان پیامبر با همه توش و توان و با تمام جسم و جان خویش در کنار قرآن ایستاد و به دفاع از کیان آن پرداخت و از حدودش پاسداری کرد.

در آغاز ردا بر دوش نیفکند تا آن که گردآوری و تدوین آن را به انجام رسانید.^{۲۵} و سپس بر تبیین آن همت گمارد و بدین سان راه را بر تحریف دست اندازان و بازیگری باطل پردازان بست و در راه برپایی حدود و احکام و سنن و آداب قرآن کوشید و در جهت دفع فتنه‌ها و شبه‌ها و تحریفات غالیان و تأویلات مبطلان و انتحالات جاهلان تا پای جان ایستاد و آن گونه که پیامبر فرموده بود بر اساس تأویل قرآن به قتال پرداخت.^{۲۶}

گاه در صف صفین تیغ دودم به روی مصحف دروغین آخته و بر جبهه دروغ پردازان تاخته و دیگر زمان در مسجد پیامبر به تبیین معالم قرآن می‌نشست. او بود که همساز و همنوا با قرآن به هدایت مؤمنان همت گمارد و امت پیامبر را امامت کرد.

قرآن بیان بود و علی علیه السلام مبین. قرآن هدایت بود و علی علیه السلام هادی. او قرآن صامت بود و این قرآن ناطق. او کتاب مبین بود و این اما مبین. و این چنین‌اند قرآن و اهل بیت، دو یادگار و خلیفه پیامبر، دوشادوش یکدیگر و پهلوی به پهلوی، تا آن گاه که در میعادگاه کوثر بر پیامبر درآیند.^{۲۷}

جایگاه اهل بیت در قرآن

دومین جهت و محور در تخصیص اهل بیت علیهم السلام به عنوان مهمترین سر فصل اسباب نزول، جایگاه ایشان در قرآن است.

قرآن مجید، با آیات صریح و کنایات لطیف خود به جایگاه بلند امام علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر علیهم السلام، اشارت دارد.

قرآن در جای جای خود، ندای حَقَانِیَّتِ علی علیه السلام را سر داده و فضل او را اعلام داشته و در آیه آیه اش به صراحت یا کنایت، اوصاف او را بازگو می کند.

گاه او را «نبأ عظیم»، «صراط مستقیم»، «سابق بالخیرات»، «من عنده علم الكتاب»، «مؤمن بالله»، «مجاهد فی سبیل الله»، «حبل الله»، «عروة الوثقی»، «آورنده راستی»، «تصدیق گر حق»، «نور نازل به همراه پیامبر»، «شاهد» و «تالی او»، «اذن واعیه»، «کسی که سینه او را خدا برای اسلام گسترش داده»، و «کسی که جان خویش را در برابر مرضات خدا می فروشد» و ... می نامد.

گاه از او و فرزندان او با عنوانهایی چون: «صادقون»، «مطهرون»، «فائزون»، «متوسمین»، «راسخون فی العلم»، «سابقون»، «مقربون»، «متقون»، «خاشعون»، «مصطفون»، «ابرار»، «اولوالامر»، «اهل الذکر»، «وارثان کتاب»، «آیات»، «نذر»، «امت هادی به حق»، «بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ»، «خیر البریة» و «اولوالالباب» یاد می کند.^{۲۸}

ابن عباس می گوید:

«خدا در قرآن آیه ای نازل نفرمود که خطاب آن «یا ایها الذین آمنوا» باشد، جز آن که علی علیه السلام، امیر و شریف آن آیه است.»^{۲۹}

نیز عکرمه از ابن عباس نقل می کند:

«در قرآن آیه ای نیست که «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» داشته باشد، جز آن که علی علیه السلام، امیر و شریف آن آیه است و کسی از اصحاب پیامبر نیست جز آن که خدا او را (در قرآن) مورد عتاب خویش قرار داده است. ولی علی علیه السلام را جز به نیکی یاد نفرموده است.»^{۳۰}

ابن عباس می گوید:

«آنچه درباره علی علیه السلام از کتاب خدا نازل شده است، درباره هیچ کس نازل نشده است.»^{۳۱}

و همو گفته است:

«درباره علی علیه السلام سیصد آیه نازل شده است.»^{۳۲}

مجاهد می گوید:

«نزل فی علی سبعون آیه لم یشرکه فیها احد.»^{۳۳}

درباره علی علیه السلام هفتاد آیه نازل شده است که هیچ کس در آنها با او شریک نیست.

امام علی علیه السلام خود (بنابر روایت عامه و خاصه) فرمود:

«نزل القرآن ارباعاً، ربع فينا و ربع عدوتنا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احكام و لنا كرائم القرآن.»^{۳۴}

قرآن، بر چهار گونه نازل شده است (آیات قرآن به چهار دسته تقسیم می‌شود): ربع آن درباره ما، ربعی درباره دشمنان ما و ربعی آداب و مثلها و ربعی و اجبات و احكام است و فرازهای بلند قرآن (كرائم القرآن) از آن ماست.

و روایتی نزدیک به این مضمون از امام علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم رسیده است. از این روست که اسباب نزول وارده درباره اهل بیت علیهم السلام و آیات نازل درباره ایشان، مورد توجه و نظر ویژه مصنفان و مفسران و محدثان (اعم از شیعه و سنی) قرار گرفته و جایگاه مهمی نزد ایشان داشته است. در این گونه تألیفات (خصوصاً در قرون اولیه اسلام) دهها کتاب با عنوانهایی چون: «ما نزل فی علی علیه السلام» یا «ما نزل فی اهل البیت علیهم السلام» به چشم می‌خورد که بزرگانی چون: ثقفی (م: ۲۸۳)، حبری (م: ۲۸۶)، ابن شمون (قرن ۴)، فرات کوفی (قرن ۴)، ابن ابی الثلج بغدادی (م: ۳۲۵)، ابن ماهیار (م: ۳۲۸)، جلودی بصری (م: ۳۳۲)، ابوالفرج اصفهانی (م: ۳۵۶)، خیبری (م: ۳۷۶)، مرزبانی (م: ۳۷۸)، جوهری (م: ۴۰۱)، شیخ مفید (م: ۴۱۳)، حافظ ابو نعیم اصفهانی (م: ۴۳۰)، حاکم حسکانی (قرن ۵) ابن فحام نیشابوری (م: ۴۵۸)، ابن بطریق (م: ۶۰۰) و دیگران به تصنیف آنها همت گمارده‌اند.

صدها مورخ و محدث و مفسر نیز در موسوعه‌های تفسیری و روایی و تاریخی خود (شیعی و سنی)، به نقل روایت اسباب نزول وارده درباره علی و اهل بیت علیهم السلام کم و بیش پرداخته‌اند.

آیات نازل شده درباره اهل بیت

تعبیر نزول آیه درباره اهل بیت و خصوصاً علی علیه السلام و آیات نازله درباره ایشان، تعبیری بسیار رایج و شایع است که در روایات اهل بیت علیهم السلام و سخنان اهل تفسیر و حدیث در مورد فراوان و در ذیل دهها، بلکه صدها آیه قرآن به چشم می‌خورد. بررسی دقیق این مقوله نیازمند تحلیل و تحقیق در چندین زمینه است؛ از جمله:

الف. مقصود از نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام.

ب. تاریخچه و سابقه تعبیر یاد شده در متون روایی و تفسیری.

ج. شمار آیات نازله درباره اهل بیت علیهم السلام.

د. دسته بندی آیات نازله درباره اهل بیت علیهم السلام به دسته‌های ذیل:

۱. آیاتی که درباره ایشان نازل شده است.

۲. آیاتی که بر ایشان تأویل شده است.

۳. آیاتی که از باب جری و تطبیق بر ایشان منطبق شده است.

۴. آیاتی که شامل اهل بیت علیهم السلام نیز بوده است.

ه. تفکیک میان آنچه درباره ایشان و غیر ایشان به طور مشترک نازل شده و آنچه در خصوص آنان است.

و. شمار هر یک از دسته‌های فوق آیات.

ز. علت عدم تصریح به نام علی علیه السلام در این آیات. و...

ما در این جا قصد پرداختن به هیچ یک از زمینه‌های یاد شده را نداریم، تنها آنچه باختصار می‌توان گفت این است که همه آیات نازل دربارہ علی علیه السلام و فرزندان او که در شأن ایشان سخن گفته و بر حق و منزلتشان تأکید و تصریح دارد، از چهار گونه خارج نیست.

۱. آیاتی که به مناسبت صدور عملی یا رویکرد واقعه‌ای نازل شده است؛ همچون آیه:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...» بقره / ۲۰۷

که در لیلۃ المبیت و به مناسبت خوابیدن علی علیه السلام در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. و نیز مانند:

«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» توبه / ۱۹

که در جریان مفاخره و مناظره علی علیه السلام با عبّای و شیبیه و ... فرود آمده است. گفته‌اند این گونه آیات بر دیگران نیز قابل صدق است، زیرا ملاک، عموم لفظ و اطلاق آیه است و نه خصوص مورد سبب نزول.

۱. آیاتی که تنها علی علیه السلام یا ائمه علیهم السلام بدان مقصودند و مصداقی جز ایشان نداشته و ندارد؛ همانند

آیه ولایت که در واقعه بخشش انگشتی از سوی علی علیه السلام در رکوع نماز نازل شده و نیز مانند آیه تطهیر و مبادله و ... روشن است که این دسته از آیات، قابل انطباق بر دیگران نیستند.

۲. پاره‌ای از آیات که علی یا اهل بیت علیهم السلام، کاملترین و بارزترین مصادیق آن هستند؛ گرچه مصدایقی جز ایشان نیز داشته باشد.

تمامی آیاتی که با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» نیامده است، جز این که علی علیه السلام امیر و شریف آن است.^{۳۵}

۳. آیاتی که جز علی علیه السلام کسی بدان عمل نکرده است؛ مانند آیه نجوی.

۴. اینک آنچه مورد نظر ما در این نوشتار است، تنها آن دسته از آیات است که دارای سبب

نزول به معنای اصطلاحی آن بوده باشد. به این معنا که در زمینه وقوع واقعه‌ای و یا در پاسخ سؤال مطرح شده‌ای از سوی مردم، بر پیامبر نازل شده باشد و این گونه آیات در هر یک از دسته‌های چهارگانه فوق وجود دارد.

۱. این که باید توجه داشت بسیاری از آیات، درباره علی علیه السلام نازل شده و دارای سبب نزول نیز

بوده است، ولی اکنون به علل گوناگون، سبب نزول آن به دست ما نرسیده و از میان رفته است. و چه بسا بسیاری از آیاتی که اکنون در عدد آیات بدون سبب نزول به شمار می‌آید و اصطلاحاً تأویل بر اهل بیت علیهم السلام می‌شود، از این دسته باشد. بنابر این، نمی‌توان آیات دارای سبب نزول را منحصر در آنچه در دست است، دانست.

۲. از جهتی هدف اصلی علم اسباب نزول، به دست آوردن این مهم است که منظور از اشارات و کنایات فراوانی که در جای جای قرآن به چشم می‌خورد چه کسانی هستند و از سوی دیگر، در روایات پرشماری که از پیامبر ﷺ رسیده است، بر مقصود بودن علی علیه السلام در بسیاری از آیات تصریح شده است.
مانند این آیه:

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ » بینه / ۶

که آن حضرت پس از تلاوت، رو به علی علیه السلام کرده، فرمود: «آنان (خیر البریة) تو و شیعیان تو هستید.»^{۳۶}

بنابر این، آیاتی از این دست را (گرچه در شمار آیات دارای سبب نزول نیستند) با اطمینان بیشتر می‌توان نازل شده درباره اهل بیت علیهم السلام دانست. اساساً همین که قرآن کریم به بهانه‌ای گوناگون از ایشان تجلیل کرده است، خود با اهمیت‌تر از نزول آیه به طور مستقیم درباره ایشان است. اکنون به موضوع اصلی بحث پرداخته و در حدّ مجال، آیات نازل شده درباره اهل بیت علیهم السلام را که دارای سبب نزول اند می‌آوریم.
نخستین آیه از آیات مورد نظر، آیه «مباهله» است.

نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام

«فمن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم ونساءنا ونسائكم وأنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين»^{۳۷}

پس هر که در این امر (عیسی) با تو به بحث و مجادله برخیزد، با وجود این که آگاهی به این مسأله [از جانب خدا] بر تو رسیده است، [راه بحث و مناظره فروگذار و به مباهله برخیز] پس بگو: بیایید، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خودتان را فرا خوانیم، آن گاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

درباره آیه مباهله نیز چون آیه ولایت، از زوایای گوناگونی بحث شده است، ولی از آنجا که در این تحقیق، تنها از زاویه سبب نزول به این آیه نگریسته می‌شود، طبعاً بسیاری از گفته‌ها، نوشته‌ها و تحلیل‌هایی که درباره آیه مطرح است از غرض ما بیرون خواهد بود.

بنابر این، از مباحثی از مسأله امامت، اثبات ولایت علی علیه السلام، جایگاه مباهله در فرهنگ اسلامی، کیفیت مباهله، وقت مباهله، آداب مباهله و جز اینها، که در روایات معصومین علیهم السلام آمده است و دانشمندان اسلامی نیز به طور مستقل و یا به مناسبتی در تألیفات و مقالاتشان آورده‌اند، صرف نظر می‌کنیم و جز به قدر ضرورت، این مقوله‌ها را مطرح نخواهیم ساخت.
در مقدمه، نخست ارتباط این آیه با مسأله ولایت و فضیلت اهل بیت علیهم السلام را با جمال یادآور می‌شویم.

ارتباط آیه مباحله با منزلت اهل بیت علیهم السلام

بسیاری از دانشمندان عامّه و نیز تمامی علمای امامیه، میان آیه مباحله، اهل بیت علیهم السلام و منزلت آنان، ارتباطی وثیق و آشکار قائل شده‌اند. چنانکه در روایات ائمه معصومین علیهم السلام بر این واقعیت تأکید شده است.

علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مأمون برای اثبات فضیلت عترت علیهم السلام بر سایر امت، به این آیه استدلال فرموده است:

از امام علی علیه السلام سؤال می‌شود: «آیا خداوند «إصطفا» را در کتابش تفسیر کرده و توضیح داده است؟
امام علیه السلام پاسخ می‌دهد: آری، به طور صریح و روشن در دوازده مورد تفسیر کرده است.
آن گاه امام علیه السلام مواردی را یاد می‌کند و چنین ادامه می‌دهد:

اما مورد سوم: هنگامی است که خداوند پاکان را از میان خلقش برگزیده و پیامبرش را امر کرده که همراه با آن برگزیدگان، برای مباحله با اهل نجران، اظهار آمادگی کند و فرموده است:
«فمن حاجک فیه بعد ما جائک من العلم...»

عالمان حاضر در آن مجلس می‌گویند: مراد از «أنفس» در آیه، خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و نه شخص دیگری.

امام علیه السلام می‌فرماید:

«مقصود علی ابن ابی طالب است، به دلیل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در جریان بنو لعیه فرمود:

به سوی ایشان مردی را خواهم فرستاد مانند خودم و در آن جا مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی ابن ابی طالب علیه السلام بود.

بنابر این، در آیه نیز مراد از نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام و مقصود از «ابناء» در آیه، حسنین، و مقصود از «نساء»، فاطمه علیها السلام است. زیرا خصوصیات در آیه منطبق بر آنان است و این فضلی است که هرگز برای بشریت بعد از آنان نیامده و شرف بزرگی است که کسی در آن بر ایشان پیشی نگرفته است، چه این که علی علیه السلام، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده است.^{۳۸}

نظر مفسران اهل سنت درباره آیه مباحله

۱. علامه سید محمود آلوسی، در تفسیر روح المعانی می‌نویسد:

«هیچ مؤمنی در دلالت آیه بر فضل خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تردید نمی‌کند و پندار ناصبها که این آیه دلالت بر

فضل اهل بیت علیهم السلام ندارد، هذیان و نشانه‌ای از تماس با شیطان است.»^{۳۹}

۲. جار الله زمخشری:

«قویترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء، آیه مباحله است.»^{۴۰}

۳. فخر رازی:

«در درستی روایت آمدن پیامبر ﷺ همراه علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام برای مباحله بین اهل تفسیر و حدیث، شبه اتفاق است.»

سپس روایتی را نقل می‌کند به این مضمون:

«پیامبر ﷺ بعد از اجتماع آن افراد (اهل بیت)، آیه تطهیر را تلاوت کرده است.»^{۴۱}

جز این مفسران، دیگران نیز به دلالت آیه مباحله بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام تصریح کرده‌اند، که از مطرح ساختن همه آنها به دلیل مقدمی بودن این نگاه، می‌گذریم.

مفهوم مباحله

مباحله مصدر باب مفاعله است که نوعاً برای انجام گرفتن کاری بین دو یا چند نفر به کار می‌رود. مباحله در لغت، معانی مختلفی دارد که از آن جمله «نفرین فرستادن» است. در این صورت، مباحله به معنای دور کردن از خود و خواستن هلاکت، برای طرف مقابل است. اما واژه «ابتهاال» که در متن آیه آمده است، از ماده «بهل» به معنای دعا و اصرار در آن است که انسان به هنگام اضطراب، بدان روی می‌آورد و دعا در چنین حالتی مستجاب است، زیرا خداوند وعده اجابت را به مضطربان داده است. به هر حال، مراد ما از مباحله در این جا، همان وعده و قرار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای اثبات حقانیت عقیده مقدس خویش، با نصارای نجران است که ایشان به دعا برخیزند و آنان نیز دعا کنند، هر کس بر حق نباشد مورد لعن خدای قرار گیرد و هلاک شود^{۴۲}.

داستان مباحله

محققانی که ماجرای مباحله را بررسی کرده‌اند، به طور مبسوط از موقعیت جغرافیایی، نوع حکومت، مذهب مردم نجران، بناهای تاریخی آن دیار، انگیزه‌های اعزام گروه، شخصیت سیاسی و اجتماعی و مذهبی سران گروه اعزامی، کیفیت ورود آنان به مدینه، واکنش مردم مدینه، تاریخ مباحله و حتی درباره روزی که مباحله در آن واقع شده، بحث کرده‌اند. ما نیز گرچه به نقل تمام آنها نمی‌پردازیم لکن اشاره به برخی نکات، راهگشاست.

جریان مباحله، در کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ به گونه‌ای همسان نقل شده است. بعد از فتح مکه که نور اسلام در همه جا پرتو افکن شد و قدرت و منطق اسلام بر کافران آشکار گشت، مردم آن دیار گروه گروه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، بعضی اسلام آورده و برخی مهلت اندیشه بیشتر طلبیدند. از جمله آنان، مسیحیان نجران بودند که رئیس ایشان اسقفی به نام «ابو حارثه» بود و او همراه با سی مرد، که همگی از اخبار و پیشوایان قوم خود بودند*، در حالی که جامه‌های زیبا بر تن و چلیپه‌هایی در گردن

آویخته داشتند. به هنگام نماز وارد مدینه شدند، پس از این که نماز پیامبر ﷺ پایان یافت، آنان رو به

رسول خدا ﷺ کرده، پرسیدند: نظر شما درباره عیسی چیست؟

پیامبر فرمود: عیسی بنده‌ای است که خداوند او را به پیامبری برگزید.

پرسیدند: ای محمد! آیا او پدری دارد؟

فرمود: او از نکاح زاده نشده است تا او را پدری باشد.

گفتند: هیچ مخلوقی را دیده‌ای که از نکاح نباشد و پدر نداشته باشد!

در پاسخ این سؤال، خداوند آیه فرستاد:

«انّ عیسی عند الله کمثل آدم ... فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»

پیامبر فرمود: چون شما حجّت قبول نمی‌کنید و گفته ما را باور نمی‌دارید، بیایید تا مباحله کنیم، که

خدای مرا خبر داده است عذابش را بر دروغگویان فرود می‌آورد.

پس از آن، نجرانیان به یکدیگر نگریسته، تصمیم گرفتند تا فردا را مهلت بخواهند و در آن مورد،

اندیشه کنند. چون نظر اسقف را جویا شدند به آنان گفت: باید کیفیت آمدن پیامبر ﷺ را در نظر

بگیریم، اگر فردا بیاید و عامّه صحابه پشت سر او باشند، از مباحله نهراسید و هیچ اندیشه نکنید، ولی اگر

با خاصّه فرزندان و خویشان خود آمد از مباحله با او پرهیز کنید.

چون بامداد برآمد، صحابه در مسجد گرد آمدند و هر کسی انتظار داشت که رسول خدا او را صدا

زند و همراه برد، اما آن حضرت فرمود: من از جانب خدا مأموریت دارم تا فقط خاصان خویش را از

زنان، مردان و کودکان بدان جا برم؛ همانا که خدا به دعای ایشان عذاب فرستد. آن گاه علی و حسنین و

فاطمه را فرا خواند و همراه برد تا به مکان مباحله رسیدند.

این منظره در نظر اسقف بسیار مهم آمد و گفت: به خدا قسم، من در چهره آنان، حقانیت و ایمانی

می‌بینم که اگر بخواهند می‌توانند با دعایشان کوهها را از جا برکنند. پیشوایان مردم مسیحی نجران، با این

رخداد در برابر پیامبر ﷺ با خشوع عرض کردند: ما برای مباحله حاضر نیستیم. پیامبر ﷺ از آنان

دعوت به اسلام کرد، اما آنان نپذیرفتند و سر انجام حاضر به قرار داد صلح شدند و پیمان بستند که هر

سال دو هزار حله بپردازند. پیامبر ﷺ با پیشنهاد آنان موافقت کرد و دستور داد صلحنامه را نوشتند و

مهر و امضا کردند و به این وسیله، داستان مباحله پایان پذیرفت.^{۴۳}

دیدگاه عالمان شیعی و سنی در سبب نزول آیه مباحله

چنانکه در داستان مباحله و سبب نزول آیه آوردیم، پیامبر ﷺ از علی و فاطمه و فرزندان

حسینین ﷺ برای همراهی با خود در امر مباحله دعوت به عمل آورد.

همه بزرگان از فریقین، جز اندکی از اهل سنت در این امر اتفاق نظر دارند که به برخی از دیدگاهها

اشاره خواهیم داشت. برخی مفسران چون: آلوسی، زمخشری و فخر رازی ادعای اتفاق کرده‌اند که کسی

جز این چهار نفر همراه پیامبر ﷺ نبوده است.

۱. آلوسی به نقل از سعدبن ابی وقاص می‌نویسد:

«پس از نزول آیه، پیامبر ﷺ، علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را خواند و سپس گفت: خدایا اینانند اهل بیت من ... و در نزد محدثان، حدیث مشهور و مورد اعتماد همین نقل است و روایت ابن عساکر از جعفر بن محمد که (همراهیان پیامبر ﷺ ابوبکر و عثمان و علی و فرزندان آنان بوده‌اند) خلاف روایت جمهور است.»^{۴۴}

۲. حافظ محمد بدخشانی، این روایت را با استناد به صحیح مسلم و صحیح ترمذی و سنن بیهقی نقل کرده است.^{۴۵}

۳. ابن اثیر در *أسد الغابه* و سید شریف مرتضی و علامه بهبهانی در کتابهای خود نقل اتفاق کرده‌اند و در کتاب *النص و الاجتهاد* و نیز *ملحقات احقاق الحق*، بخش مهمی به این مطلب اختصاص یافته، که بزرگان از علمای اسلام، مصداق «انفس، زنان و فرزندان» را علی، فاطمه و حسنین علیهم‌السلام دانسته‌اند و بس. نورالابصار، العمده، اسباب نزول واحدی و بحار الأنوار، حدیث را با همین بیان، نقل کرده‌اند. در احتجاج علی علیه‌السلام با اصحاب شورا آمده است:

«شما را به خدا! آیا در میان شما کسی است که پیامبر ﷺ دست او و همسرش و دو پسرش را گرفته باشد به هنگام مباحله با نصارا به همراه برده باشد؟ گفتند: نه.»^{۴۶}

۴. ابن حجر در *الصواعق المحرقة* به نقل از دارقطنی آورده است: امیر مؤمنان علیه‌السلام در روز شورا فرمود: «شما را به خدا سوگند بین شما کسی نزدیکتر از من به پیامبر ﷺ هست که او را به منزله خود و فرزندان او را پسران خود و همسر او را نزدیکترین زن خاندانش به خویش خوانده باشد؟» گفتند: هیچ کس به پیامبر ﷺ نزدیکتر از تو نیست.^{۴۷}

مفسران شیعه به اتفاق نظر مفسران عامه چون بیضاوی، نیشابوری، بروسوی حقی، سیوطی، فخر رازی، ابن کثیر و ... در کتابهای خود اعتراف کرده‌اند که همین چهار نفر همراه پیامبر ﷺ و اصحاب مباحله بوده‌اند.^{۴۸}

۵. سید شریف مرتضی رحمته‌الله در کتاب *الشافی* می‌گوید: بعضی ادعا کرده‌اند علی علیه‌السلام در مباحله حضور نداشته است، ولی این ادعا بسشیار بی اساس است، زیرا روایات متواتر وجود دارد که پیامبر ﷺ از علی و فاطمه علیهم‌السلام دعوت کرده است. و اهل نقل و تفسیر بر این مطلب اتفاق دارند. معقول نیست کسی به خود امر کند و یا از خود دعوت نماید. پس در آیه «و أنفسنا»، مقصود فرد دیگری غیر از پیامبر ﷺ است و آن فرد، کسی جز علی علیه‌السلام نبوده است، چنانکه مراد از «نساننا» و «أبنائنا» فاطمه و حسنین علیهم‌السلام است.^{۴۹}

۶. در صحیح مسلم آمده است: بعد از نزول آیه، پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسنین را خواند و فرمود: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.^{۵۰}

ابن اثیر از تفسیر ثعلبی شبیه این روایت را آورده است.

۷. علامه بهبهانی در *مصباح الهدایه* برای این جهت که چگونه «أنفسنا» با این که صیغه جمع است، بر علی علیه‌السلام منطبق گردیده، می‌نویسد:

«آوردن جمع و اراده یک نفر در مقام تعظیم، امر رایج و شایعی است و در این مورد، برای فهماندن و معرفی خاصترین اهل بیت و نزدیکترین و با فضیلت ترین آنان است و آوردن واژه جمع در آیه مباحله، بر این اساس است.

و اطلاق نفس پیامبر ﷺ بر علی علیه السلام، نشانگر نزدیک بودن شخصیت علی علیه السلام آن حضرت است. مقصود از «أنفسنا» خود پیامبر ﷺ نیست، زیرا اتحاد داعی و مدعو نادرست است، و امر کننده باید کسی غیر از امر شونده باشد.^{۵۱}

۸. بیضاوی می نویسد:

«پیامبر ﷺ با حسنین که پیشاپیش او راه می رفتند و فاطمه و علی که پشت سر آن حضرت قدم بر می داشتند، برای مباحله آمدند.»^{۵۲}

۹. نیشابوری، روایتی را از عایشه نقل می کند و بعد از نقل کیفیت آمدن پیامبر ﷺ برای مباحله و نقل جریان آیه تطهیر می نویسد:

«این روایت مورد اتفاق اهل تفسیر است.»^{۵۳}

۱۰. سید شریف الدین در النص و الاجتهاد می نویسد:

«همه مسلمانان می دانند که خداوند از میان تمام زنان، فاطمه علیها السلام و از تمام پسران، حسنین علیهما السلام و از میان نفوس، علی علیه السلام را انتخاب کرد و همانان بودند که در آیه مباحله یادشان آمده است.»^{۵۴}

ابومجتبی در پاورقی النص والجهاد، نزدیک به پنجاه و هفت منبع از منابع تفسیری و روایی را با ذکر آدرس و جزئیات آورده است که همگی تطبیق آیه مباحله بر اهل بیت علیهم السلام را مورد اذعان قرار داده اند.^{۵۵} از میان نقلها و روایات، برای حسن ختام به روایتی از الفصول المختاره اکتفا می کنیم.

شیخ مفید روایت را این گونه نقل می کند:

«مأمون از علی بن موسی الرضا علیه السلام تقاضا کرد تا بزرگترین فضیلتی را که در قرآن برای علی علیه السلام آمده است، مطرح کند. امام علیه السلام بعد از تلاوت آیه مباحله ادامه می دهد:

پیامبر ﷺ، حسن و حسین علیهما السلام را که دو پسر پیامبرند و فاطمه علیها السلام را و امیرالمؤمنین علیه السلام را که به منزله نفس ایشان بود دعوت کرد، چون کسی در پیشگاه خدا، با فضیلت تر از پیامبر ﷺ نیست و پیامبر ﷺ علی علیه السلام را به منزله نفس خویش شمرده است، پس علی علیه السلام نیز از چنان فضیلتی برخوردار است. مأمون پرسید: «أنباء» جمع است و پیامبر ﷺ دو پسرش را آورده و «نساء» جمع است، فاطمه را آورده است. چه مانعی دارد پیامبر خودش را دعوت کرده باشد و مراد از «أنفس» علی نباشد که فضیلتی هم نخواهد بود؟

این سخن درست نیست، زیرا دعوت کننده همیشه غیر از دعوت شونده است، چنانکه امر کننده باید غیر از امر شونده باشد. معنا ندارد کسی دعوت کننده خود باشد و زمانی که پیامبر ﷺ برای مباحله کسی جز علی علیه السلام را دعوت نکرده باشد معلوم می شود مقصود از «أنفسنا» در آیه مباحله، علی علیه السلام است.^{۵۶}

راویان حدیث مباحله

در میان راویان حدیث مباحله از صحابه چهره‌هایی چون: جابر بن عبدالله انصاری، براء بن عازب، انس بن مالک، عثمان بن عفان، عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عباس و ابی رافع مولی النبی ﷺ دیده می‌شوند.

و از تابعان چون: سدی، شعبی، کابی، و ابی صالح و از محدثان و مورخان و مفسران: سلم، ترمذی، ابوالفداء، سیوطی، زمخشری و فخر رازی ... حضور دارند.

شیخ در امالی و علامه طباطبائی از کتاب سعد السعود، تألیف سید بن طاووس، اسناد روایات را آورده است که در میان آنها از طریق عامر بن سعد و عبدالرحمان بن کثیر به امام صادق علیه السلام و از طریق سالم بن ابی جعد به ابی ذر و ربیع به امام علی علیه السلام منتهی شده است.^{۵۷}

شیخ مفید در الاختصاص، سبب نزول آیه مباحله را از محمد بن زرقان به موسی بن جعفر علیه السلام و از محمد بن منکدر، به امام صادق علیه السلام منتهی دانسته است، و تفسیر فرات از احوال که او از امام صادق علیه السلام ... نقل حدیث کرده است.^{۵۸}

متأسفانه در میان مفسران اهل سنت کسانی دیده می‌شوند که با وجود این نقلهای متعدد، هیچ اشاره‌ای به همراهان پیامبر ﷺ در داستان مباحله نکرده و یا سعی در بی اعتبار نشان دادن این نقلها داشته‌اند.^{۵۹}

تبیین برخی نکات سؤال برانگیز حدیث مباحله

گر چه تحقق ما در آیه مباحله از زاویه سبب نزول آن است، اما نپرداختن به برخی نکات این روایت، می‌تواند صحت حدیث را زیر سؤال ببرد!

یکی از سؤالهای مطرح در حدیث مباحله این است که: حسن و حسین علیهما السلام پسران دختر پیامبر ﷺ هستند، به چه دلیل آنان را پسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند، با این که پسر، منتسب به پدر و جد پدری است؟

پاسخ: اگر ما حدیث مباحله را از نظر سند و محتوا صحیح بدانیم، نفس عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود، بهترین دلیل بر این است که در فرهنگ دینی و در بینش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مکتب وی، فرزندان دختری نیز فرزندان جد به شمار می‌آیند. علاوه بر این، در آیه:

«و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون ... و زکریا و یحیی و عیسی ...»^{۶۰}
عیسی علیه السلام از فرزندان ابراهیم علیه السلام به حساب آمده با این که عیسی علیه السلام از ناحیه مادر، منتسب به ابراهیم علیه السلام است.^{۶۱}

در حدیثی، هارون از موسی بن جعفر علیه السلام می‌پرسد: به چه دلیل شما خود را ذرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانید و حال این که فرزند دختر ایشان هستید؟ امام علیه السلام در پاسخ به آیه مباهله استدلال می‌کند و می‌فرماید: تأویل «أبنائنا» حسن و حسین علیهما السلام و «نساءنا» فاطمه علیها السلام و «أنفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام است.^{۶۲} و در احتجاج علی علیه السلام با ابوبکر آمده که علی علیه السلام فرموده:

سوگند به خدا، ای ابی بکر! پیامبر صلی الله علیه و آله من و اهل من و فرزندانم را برای مباهله همراه بر یا تو و اهل و فرزندان تو را؟

گفت: شما و اهل و فرزندان تو را ^{۶۳}.

اشکالهای تفسیر المنار به حدیث مباهله

المنار برای مخدوش ساختن حدیث مباهله می‌نویسد:

«روایاتی که داستان مباهله را بیان می‌کنند، همگی همراه بودن علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نقل می‌کنند و مستند به شیعه است و مقصود شیعه از طرح این روایات مشخص است و آنان چنان از این روایات ترویج کرده‌اند، که در نوشته‌های اهل سنت نیز رایج شده است!»

تأمل در لحن گفتار و استدلال المنار، نشانه‌های تعصب و پیشداوری و خروج از سخنش صحیح باشد و چه نباشد! او می‌نویسد: «مقصود شیعه مشخص است»؛ یعنی شیعه در صدد است که با این حدیث، منزلت علی علیه السلام را اثبات کند. بنابر این، حرفش را نباید پذیرفت! اگر بنا باشد که ما در مسائل علمی و عقیدتی این گونه داوری کنیم، پس باید به اهل کتاب حق بدهیم که دلایل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را نپذیرند، زیرا پیامبر هر دلیلی که می‌آورد برای اثبات حقایق رسالت خود است. در نظر اهل کتاب، پیامبر متهم است که همه تلاشهایش ساختگی و در جهت تثبیت فکر و ایده خود است! از نویسنده المنار باید پرسید که آیا برآستی این گونه داوری را در سایر موارد می‌تواند بپذیرد!

علاوه بر این، نقل کنندگان روایات، از محدثان و صاحبان جوامع روایی چون مسلم و ترمذی بوده و برخی از آنان بعد از نقل، آن را تلقی به قبول کرده‌اند و مورخان بسیاری آن را پذیرفته و تأیید نموده‌اند و مفسران بزرگی بدون هیچ گونه ردّ و یا اعتراض و تشکیکی آن را آورده‌اند.

باید دید که منظور المنار از شیعیانی که در مصدر حدیث مباهله قرار دارند، چه کسانی هستند؟ آیا منظور ایشان کسی چون: سعد بن ابی وقاص، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس و دیگران از صحابه، یا تابعین اند که از اشخاصی چون: ابو صالح، کابی، سدی و شعبی نقل کرده‌اند؟

در این صورت، به المنار گفته می‌شود: اگر بنا شود این گونه راویان از سلسله سند احادیث حذف شوند، دیگر سیره و سنتی قابل قبول بر جا نمی‌ماند. تنها وجهی که برای ادعای المنار می‌توان تصویر کرد این است که چون محتوای حدیث مطابق ذوق نویسنده نبوده، راویان آن را شیعه شمرده است و البته به نظر ایشان، شیعه بودن راوی برای ردّ حدیث کافی است!

اشکال دوم المنار

المنار می‌گوید: شیعه معتقد است که از لفظ «نسائنا» فاطمه و از «انفسنا» علی اراده شده است، ولی هیچ عرب زبانی چنین استعمالی را نمی‌پذیرد، خصوصاً با وجود این که پیامبر ﷺ چندین همسر داشته، چگونه ممکن است از «نسائنا» دختر ایشان اراده شده باشد!

احتمال می‌رود منشأ این اشکال المنار بعضی از روایات چون روایت جابر باشد، که گفته است: «نسائنا» فاطمه و «انفسنا» علی علیه السلام است. در حالی که معنای «نسائنا» و «انفسنا» فاطمه و علی نیستند و شیعه هم چنین نمی‌گوید، بلکه روح استدلال به حدیث مباحله بر منزلت اهل بیت این است که پیامبر ﷺ «نسائنا» فرمود و کسی جز فاطمه علیها السلام را نیاورد. پس روشن می‌شود که مصداق «نسائنا» فاطمه علیها السلام است و همچنین «انفسنا» فرمود و کسی جز علی علیه السلام را نیاورد، معلوم می‌شود مصداق «انفسنا» علی علیه السلام است.

به عبارتی می‌توان گفت پیامبر ﷺ جز علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام، مصداقی برای «انفسنا، نسائنا و ابنائنا» سراغ نداشت تا به مباحله دعوت کند. علاوه بر این، پس از دعوت فرموده: با خدایا اینان اهل بیت من هستند.

اما این که المنار مدعی است: «هیچ عرب زبانی چنین استعمالی ندارد»، این کلام موجب ردّ روایات فراوانی است که در این زمینه وارد شده است و باعث ردّ راویان بسیاری است که ائمه علم بلاغت و اساتید علم بیان در میان آنان به چشم می‌خورند. از جمله آنان زمخشری است که می‌نویسد:

«این حدیث قویترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء و برهانی روشن بر درستی نبوت پیامبر ﷺ است.»^{۶۴}

او بدون هیچ گونه تأمل و اعتراضی این روایت را نقل کرده است.

از سوی دیگر، اگر همراهان پیامبر ﷺ در ماجرای مباحله، از مصداق «ابنائنا» و «نسائنا» و «انفسنا» نباشند، معنایش این است که فرمان خدا مورد عمل پیامبر ﷺ قرار نگرفته و او به جای اطاعت از دستور خدا، کسان دیگری را به میل خویش برای مباحله دعوت کرده است!

اشکالات بی اساس و بی پایه دیگری نیز در المنار ذکر شده که نیازی به آوردن آنها نیست و هر خواننده‌ای در می‌یابد که این سخنان برخاسته از تعصب و تلاشی در جهت ایستادگی در برابر حقیقتی بزرگ است، که همان دلالت آیه مباحله بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام باشد.

در پایان، صاحب المنار چون کوشش خود را بیهوده دیده، به روایتی نادر و شاذ استناد کرده است، تا نزول آیه مباحله را درباره اهل بیت علیهم السلام، مورد تشکیک قرار دهد.^{۶۵}

روایت ساختگی، در مقابله با حدیث مباحله

روایتی که المنار به آن اشاره دارد، روایتی است که ابن عساکر در تاریخ دمشق از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم، او از ابوالفضل بن کریدی، او از ابوالحسن عتیقی، او از ابوالحسن دارقطنی، او از ابوالحسین احمد بن قاج، او از محمد بن جریر طبری نقل کرده است که او گفت: سعید بن عنبسه رازی، بر ما املا کرد که هیثم بن عدی برای ما گفت: شنیدم از جعفر بن محمد از پدرش درباره این آیه (آیه مباحله) که پیامبر ابوبکر و فرزندانش، عمر و فرزندانش، عثمان و فرزندانش و علی و فرزندانش را برای مباحله آورد.^{۶۶}

همین روایت را سیوطی نیز در تفسیر آیه مباحله به نقل از ابن عساکر آورده است. این حدیث از نظر سند و متن، غیر قابل اعتماد است و به شکلی روشن می‌نماید که از سوی توجیه گران خلاف خلفا، ساخته شده است تا فضیلت مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام و دلیل شایستگی علی علیه‌السلام را به سایر خلفا تعمیم دهند.

در سند حدیث یاد شده، دو راوی غیر موثق واقع شده‌اند. نخست سعد بن عنبسه رازی و دوم هیثم بن عدی است. در مورد نفر اول، ابن ابی حاتم رازی، مؤلف الجرح و التعديل گفته است: «پدرم از او شنید، ولی حدیث نکرد و گفت درباره او نظر است (فیه نظر) و نیز عبدالرحمان گفت: از علی بن الحسین شنیدم که او گفت: از یحیی بن معین شنیدم که درباره او گفت: او را نمی‌شناسم. سپس گفته شد او از ابی عبیده حداد حدیث «والان» را نقل کرده است، گفت: این یکی کذاب است. و نیز عبدالرحمان حدیث کرد از علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت: «سعید بن عنبسه» کذاب است و نیز از پدرم شنیدم که گفت او راست نمی‌گفت.»^{۶۷} اما هیثم بن عدی به اتفاق علمای رجال، کذاب است. ابن ابی حاتم می‌گوید:

«از یحیی بن معین درباره او سؤال شد، او گفت: از اهل کوفه است و ثقه نبوده و کذاب است! از پدرم نیز درباره او پرسیدم گفت: متروک الحدیث است.»^{۶۸} ابن حجر عسقلانی، رجال شناس بزرگ نیز در مورد او از بخاری، یحیی بن معین، ابو داوود، نسائی، ابن مدین، ابو زرعه، عجلی، ساجی، احمد، حاکم و نقاش نقل کرده که او را غیر موثق یا کذاب یا متروک الحدیث یا تدلیس گر در اخبار، یا روایت کننده احادیثی منکر، دانسته‌اند. محمود بن غیلان نیز گفته است:

«احمد، یحیی بن معین، ابو خثیمه، ابن سکنی، ابن شاهین، ابی جارود، و دارقطنی او را در عداد ضعفا به شمار آورده‌اند.»^{۶۹}

بنابر این، روایت ابن عساکر، اولاً شاذ و مخالف با همه روایات معتبری است که در این زمینه وارد شده و در سند آن، دو راوی ضعیف و غیر موثق وجود دارد و به همین جهت، مورد اعراض مفسران واقع گردیده است و متکلمان شیعی و سنی نیز اشاره‌ای به این حدیث ندارند.

عجیب این که روایت یاد شده از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر نقل شده است. شگفتا! چگونه این حدیث را امام صادق یا امام باقر علیهما السلام فرموده، ولی هیچ یک از محدثان و محققان شیعی آن را روایت نکرده‌اند. با این که برخی از آن محدثان تمام روایتی را که بر معصومین علیهم السلام نسبت داده شده است در کتابهای خود نقل کرده‌اند و تنها به نقل روایاتی که اطمینان به صحت آن داشته‌اند بسنده نمی‌کردند و چه بسا در مواردی نسبت به صحت روایتی توقف کرده و از تأیید و تکذیب آن خودداری نموده‌اند و یا آن را حمل بر تقیه کرده‌اند.

اکنون چگونه این حدیث در هیچ موسوعه روایی شیعی وجود ندارد.

اما محتوا و مدلول این روایت:

اولاً، این دسته بندی و ترتیب (ابوبکر و فرزندان، عمر و فرزندان، عثمان و فرزندان، علی و فرزندان) بسیار شگفت می‌نماید، چه این که این ترتیب دقیقاً مطابق با اوضاع سیاسی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفت، و از سوی حکومت‌های اموی و عباسی مورد ترویج واقع گردید.

براستی چگونه همین ترتیب در همه رویدادها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور اتفاق رعایت شده و هیچ گاه عثمان بر ابوبکر یا عمر در کلام و نوشته، پیشی نگرفته است و همین طور در مورد سه نفر دیگر؟ آیا این ترتیب مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و یا بر حسب اتفاق و تصادف؟ آیا چنین تصادف و اتفاقی ادعایی برای یک فرد محقق منصف و تحلیلگر، شک برانگیز نیست؟

بی تردید باید گفت این ترتیب و شماره گذاری از سوی جریانهای سیاسی ترسیم شده و پس از آن، وقایع نگاران و روایت پردازان و تاریخ سازان به عنوان مأموریت و یا گرایشهای درونی بر این سیاست گردن نهاده و به ثبت آن کمک کرده‌اند.

ثانیاً، چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و فرزندان ... را برای مباحله فراخوانده باشد، و بزرگان صحابه را که دارای جایگاهی بلند و سابقه‌ای درخشان در جهاد در راه خدا و نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند، نادیده انگارد! آیا این تنقیص و نادیده گرفتن خدمات و مجاهدات آنان نیست؟

حال آن که در آن میان، بزرگانی چون: عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سلمان، ابوذر، عمار، مقداد و سعد بزرگ قبیله خزرج، حذیفه، ابو عبیده و از زنان، چون صفیه عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ام هانی دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بوده‌اند، که پیامبر آنان را دعوت به مباحله نکرد. علاوه بر این که این سه نفر برترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز نبوده‌اند.

نشانه‌های ذکر شده و قراین دیگری که وجود دارد، نشانه‌ای روشن بر ساختگی بودن روایت نقل شده از سوی ابن عساکر است.^{۷۰}

نتیجه: آیه مباحله درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام، همان گونه که مورد اتفاق شیعه است، مورد پذیرش قریب به اتفاق اعلام اهل سنت نیز می‌باشد.

۱. اشاره است به آیه: «قل لا أسألكم عليه أجراً أولاً المودة في القربى...» شوری / ۲۳.
۲. فتونی عاملی، مرآة الانوار، (مقدمة تفسیر برهان) / ۵۱.
۳. علامه طباطبائی، المیزان، ۲۰ / ۶.
۴. مسند احمد بن حنبل، ۱۴/۳، ۱۷، ۲۶، ۵۹، ۳۶۷/۴، ۳۷۱؛ ترمذی، الجامع الصحیح (سنن ترمذی)، کتاب المناقب / ۵۴۶، باب ۳۱؛ ابن مغزلی، المناقب / ۲۳۴ - ۲۳۶. طبع مطبعه حلبی.
۵. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۱۲۴/۳؛ طبرانی، المعجم الصغیر، ۲۵۵/۱؛ متقی هندی، کنز العمال، (طبع حلب)، ۱۱ / ۶۰۳؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۳۴/۹؛ ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة / ۷۲.
۶. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۱۱۹/۳.
۷. اشاره است به آیه: «نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين». شعراء / ۱۹۳/۱۹۴.
۸. اشاره است به آیه: «ان هو الا وحي یوحى علمه شدید القوى» نجم / ۴-۵.
۹. انما يعرف القرآن من خوطب به.
۱۰. اوصاف یاد شده در روایات فریقین موجود است؛ از جمله: تاریخ طبری، ۲ / ۶۳؛ مسند احمد، ۱ / ۱۵۹. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: سید مرتضی حسینی فیروز آبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة.
۱۱. اشاره به حدیث معروف منزلت است که پیامبر فرمود: «اللاترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی». صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب مناقب علی بن ابی طالب عليه السلام؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة؛ سنن ابن ماجه / ۱۲؛ مسند احمد، ۱ / ۱۷۴؛ حلیة الاولیاء، ۱۹۴/۷؛ خصائص نسائی / ۱۵ و ۱۶؛ صحیح ترمذی، ۲ / ۳۰۱ و ...
۱۲. سید رضی نهج البلاغه، گرد آوری صبحی صالح، خطبه «قاصه» / ۳۰۱ - ۳۰۲.
۱۳. اشاره به حدیث ردّ شمس است که از جمعی از صحابه پیامبر روایت شده است که روزی پیامبر در منزلی از منازل سر بر دامن علی عليه السلام نهاده بود و آیات وحی را فرا می گرفت و همچنان بود تا آفتاب پنهان شد و این در حالی بود که نماز عصر را نگزارده بود. پس پیامبر سر برداشت و از علی عليه السلام پرسید آیا نماز عصر را خوانده ای؟ گفت: نه، پیامبر دعا کرد و خورشید باز گشت تا محاذی آن مکان قرار گرفت و علی عليه السلام نماز عصر را خواند. ابن مغزلی، مناقب / ۹۶ - ۹۸؛ قندوزی حنفی، ینابیع المودة / ۱۳۷ - ۱۳۸ به نقل از ابن مغزلی و حموی و خوارزمی و طحاوی و ابن حجر در الصواعق المحرقة و دیگران.
۱۴. فخر رازی، تفسیر کبیر، ۲۳/۸؛ متقی هندی، کنز العمال، ۶ / ۳۹۲؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ۱۶ / ۱۶۵.
۱۵. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، (مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه)، ۴۸/۱؛ سید هاشم بحرانی، تفسیر البرهان، ۱ / ۱۶.
۱۶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۲/۱؛ ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ۲ / ۵۰۱؛ ابن عمر، جامع بیان العلم، ۱ / ۱۱۴؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۷/۷ و ۳۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ۸ / ۴۸۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲ / ۱۰۱.

۱۷. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۳۳۸/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵/۱؛ المناقب، خوارزمی / ۴۶؛ حافظ ابی نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ۶۷/۱-۶۸؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة / ۷۶.
۱۸. کتاب سلیم بن قیس / ۲۱۳.
۱۹. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷/۱.
۲۰. حافظ ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ۶۵/۱.
۲۱. قندوزی حنفی، ینابیع المودّة / ۸۰، باب ۱۴؛ سید بن طاوس، سعد السعود / ۲۸۵.
۲۲. عن جابر، قال سمعت اباجعفر رضی اللہ عنہ یقول: «ما ادّعی احد من الناس انه جمع القرآن کلّه كما انزل الا کذاب، و ما جمعه و حفظه كما انزل الله الاعلی بن ابی طالب و الأئمة من بعده». کلبنی، اصول کافی، ۲۲۸/۱.
۲۳. مقدمه تفسیر مفاتیح الاسرار ومصایح الابرار، مخطوط.
۲۴. اشاره است به آیه: «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون». وحديث ثقلین «... ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا ابدًا...»؛ هرگاه که به ایشان تمسک کنيد هرگز گمراه نخواهید شد.
۲۵. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۳۳۸/۲؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، حدیث ۱۰۴۱؛ حافظ ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ۶۷/۱؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۳۸ و ۳۶/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۴۹/۱.
۲۶. قال رسول الله (ص): «انّ فيکم من یقاتل علی تأویل القرآن كما قاتلت علی تنزیله و هو علیّ بن ابی طالب». حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۱۲۳/۳؛ حافظ ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ۶۷/۱؛ خصائص نسائی / ۱۳۱؛ مسند احمد، ۳۳/۳؛ ابن اثیر، اسدالغایة، ۲۸۳/۳ و ۳۳/۴.
۲۷. اشاره به حدیث معروف ثقلین است که منابع آن در پاورقی شماره ۴ گذشت.
۲۸. رجوع کنيد به: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل؛ فیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة؛ بحرانی، غایة المرام؛ استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة، و... .
۲۹. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶۴/۱.
۳۰. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۰/۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ۹۴/۱۵؛ قندوزی حنفی، ینابیع المودّة / ۱۲۶.
۳۱. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۲/۱.
۳۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۲/۱؛ قندوزی حنفی، ینابیع المودّة / ۱۲۶.
۳۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶۲ و ۵۷/۱.
۳۴. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ۳۰۵/۲۴ به نقل از: کراچکی، کنز الفوائد؛ قندوزی حنفی، ینابیع المودّة / ۱۲۶.
۳۵. رجوع کنيد به پاورقی شماره ۲۹.
۳۶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۹، ۴۷۳/۲، حدیث ۱۱۲۵ تا ۱۱۴۸.
۳۷. آل عمران / ۶۱.
۳۸. شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ۲۳۱/۱-۲۳۲؛ سید شریف رضی، حقائق التأویل، (مؤسسه بعثت) / ۲۳۰-۲۳۷.
۳۹. سید محمد آلوسی، روح المعانی، (بیروت)، ۱۹۰/۳.

- ٤٠ . جارالله زمخشرى، الكشاف، ٣٧٠/١.
- ٤١ . فخر رازى، تفسير كبير، ٨٥/٨.
- ٤٢ . حسن مصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن، (بنگاه ترجمه و نشر)، ٣٣٠/١؛ جارالله زمخشرى، الكشاف ٣٦٨/١؛ علامه طباطبايى، الميزان ٢٢٤/٣؛ طبرسى، مجمع البيان، ذيل آيه.
- ٤٣ . ابوالفتوح رازى، روض الجنان (قطع رحى) ١/، ذيل آيه؛ حاكم حسكاني، شواهد التنزيل، ١٥٥/١؛ واحدس، اسباب النزول، (انتشارات رضى) ٤٨/؛ دكتور غازى عنایت، اسباب نزول قرآن، (بيروت، دارالجيل) ١٣٢/؛ عبدالله السبيتى، المباهله، (تهران، مكتبه النجاج) ٢٨/.
- ٤٤ . سيد محمد آلوسى، روح المعانى، ١٩٠/٣.
- ٤٥ . بدخشاني، نزل الابرار. ١٠٤؛ ترمذى، الجامع الصحيح، ٢٢٥/٥ ح ٢٩٩٩.
- ٤٦ . ابن اثير، اسد الغابه، (داراحياء التراث)، ٢٤/٤؛ سيد مرتضى، الشافى، (مؤسسه الصادق)، ٢٥٣-٢٥٥؛ سيد على موسى بهبهانى، مصباح الهدايه (قاهره، النجاج) ١٦٥؛ عبدالحسين شرف الدين، النص والاجتهاد، (قم، سيدالشهداء) ٧٥؛ ملحقات احقاق الحاق، (كتابخانه آية الله مرعشى) ٨٤/٢ و پاورقى، احقاق الحق ٣-٤٧-٤٧-٧٦ و ١٤ الملحقات احقاق ١٤٤-١٤٧؛ بان البطريق، العمده ٢٣١-١٨٨؛ شبلنجى، نورالابصار، (بيروت، دارالجيل) ٢٢٣/؛ واحدى، اسباب نزول ٤٨/؛ محمدمباقر مجلسى، بحارالانوار، ٢٤٧/٣٥؛ طبرسى، الاحتجاج، ١٣٩/١.
- ٤٧ . ابن حجر هيثمى، الصواعق المحرقة ١٢٤/، به نقل از: پاورقى بحارالانوار، ج ٣٥ و كتاب المباهله سببى ٩٢.
- ٤٨ . عمر بن محمد شيرازى بيضاوى، (مؤسسه اعلمى)، ٢٦١/١؛ نيشابورى، غرائب القرآن، ٢١٤/٣؛ حقى بروسوى، روح البيان، ٤٤-٤٥؛ سيوطى، الدر المنثور، (مكتبه آية الله نجفى مرعشى)، ٣٩/٢؛ فخر رازى، تفسير كبير، ٨٥/٨.
- ٤٩ . سيد مرتضى، الشافى، ٢٥٣-٢٥٥.
- ٥٠ . صحيح مسلم، ٢٤/٥.
- ٥١ . بهبهانى، مصباح الهدايه ١٦٥.
- ٥٢ . بيضاوى، تفسير بيضاوى، ٢٦١/١.
- ٥٣ . نيشابورى، غرائب القرآن، ٢١٤/٣.
- ٥٤ . شرف الدين، النص والاجتهاد، ٧٥.
- ٥٥ . همان.
- ٥٦ . شيخ مفيد، الفصول المختاره، (قم، انتشارات كنگره شيخ مفيد) ٣٨/؛ مجلسى، بحارالانوار، ٢٥٧/٣٥.
- ٥٧ . شيخ صدوق، امالى، ترجمه كمره اى ٥٢٥؛ حاكم حسكاني، شواهد التنزيل، ١٦٧-١٥٥؛ علامه طباطبايى، الميزان ٢٣٥/٣.
- ٥٨ . شيخ مفيد، الاختصاص، (قم، مكتبه الزهراء) ٩٤، ٩٤، ١١٢، ١١٦.
- ٥٩ . سيد قطب، فى ظلال القرآن، (دارالشروق)، ٤٠٥/١؛ المنار، رشيد رضا، (بيروت دارالمعرفه)، ٣٢٢/٣.
- ٦٠ . انعام ٨٥/.

-
- ٦١ . علي بن جمعه حويزي، نورالتقلين، (قم، اعلميه)، ٣٤٩/١.
- ٦٢ . شيخ مفيد، الاختصاص، ٦٥/؛ تفسير فرقان، ١٧/٥ - ٦٣؛ شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ٨٥-٨٤/١.
- ٦٣ . طبرسي، الاحتجاج، ١١٨/١.
- ٦٤ . جارالله زمخشري، الكشاف، ٣٧٠/١.
- ٦٥ . رشيد رضا، المنار، ٣٢٢/٣.
- ٦٦ . ابن عساكر، تاريخ دمشق ذيل ترجمه عثمان/١٦٩-١٦٨.
- ٦٧ . ابن ابي حاتم رازي، الجرح والتعديل، ٥٢/٤.
- ٦٨ . همان ٨٥/٩.
- ٦٩ . لسان الميزان، ٢٠٩/٦.
- ٧٠ . السبتي، المباهله/١٠٩-١١١.